

خلاصه خدا



نویسنده: زینب محمد پور

نام دبیرستان: دبیرستان نمونه دولتی سعدی

کلاس: ۸۰۴

استوارانه قدم برمیدارد و همه محو او میشوند. با اشاره ی انگشتانش ماه را در آسمان جهانیان به حرکت در میآورد و چشمان مردم را به گریه تحریک میکند و بی آنکه برای خود پاداشی طلب کند میگوید این خدای من است! او را قبول دارید؟

بدا به حال آنانکه قدرش را ندانستند. مطمئنم آنان خبر نداشتند که او خلاصه شده ی خداست. چشمانش، چشمان گریان یعقوب است و لب هایش، لب های خندان ابراهیم و قامتش، قامت استوار علی و گام هایش، گام های حسین(ع) در صحرای کربلا...

وقتی که به میدان میرفت و رجز خوانی میکرد لرزه بر تن همه می افتاد. او نبود که سخن میگفت! خداوند کلمات را بر لبانش جاری میکرد. آخر میدانید او در غار تنهایی های خود همدمی داشت که روحش را از او گرفته بود...

او دختری داشت که در شب تنهایی های پدر در اغوشش مینشست و با او حرف میزد. یاری با وفا داشت که در بام کعبه اذان میگفت. وقتی گوهری بر او نازل میشد ان را بر علی(ع) میخواند و ان گوهر را به گوش مردم میرساند. او در نهایت کتابی از ان گوهر ها را برای جهانیان به یادگار گذاشت و ما را امانتداران ان قرار داد. چه از این کرامات بالاتر؟

اما خوش به حال ما که یکی چون او را داریم. ما یک مهدی داریم که هزاران سال فریاد میزند برای دین خدا اما ما پنبه در گوش هایمان پی چه میگردیم؟؟؟ مهدی فاطمه را در سیلاب ها رها کردیم و جهنمی ساختیم و حال در ان زندگی میکنیم. جهنمی ساختیم و حرمت ها را فرش ان کردیم تا با هر قدم و اقدام خود، زیر پاهای خود له کنیم. ولی باز هم مهدی روزی بر این جهنم قدم خواد گذاشت و ان را به بهشت تبدیل خواهد کرد. پس کمی سکوت کنیم تا بانگ او را بشنویم.

« الا یا ایها العالم انا المهدی »